





پیمان طالبی

ویژه محرم و صفر ۱۴۳۸

موسسه هنر و ادبیات هلال  

* امام حسین علیه السلام *

نباید طی کنم این ماه، بیهوده زمانم را
محرم آمده باید بینم دوستانم را

محرم امد و از شعر تازه دفترم خالی ست
ندارم تحفه ای تا عرضه دارم میهمانم را

صدای دسته زنجیرزن می آید از بازار
برای کسب روزی باز می بندم دکانم را

بیا ای چای ریز هیئت! امشب حاجتی دارم
خودم با اشک میخوام بشویم استکانم را

یکی می گفت نعل اسب خوش یمن است در خانه
نمی دانم چه شد گویی شکستند استخوانم را

به هم می ریخت جسم اطهرت زیر سم اسبان
به هم می ریزد این سان روضه ها روح و روانم را

تو را ای مرد جا افتاده! مردان جوان کشتند
شماقت می کنم هرکس می گوید جوانم، را

تو را با سنگ زد، یعنی سلاح جنگی اعراب
یکی سنگم زند شاید نگه دارم زبانم را

تو را در ندبه های عاشقانت یافتم اما
بگو باید کجا پیدا کنم صاحب زمانم را؟

* امام حسین علیه السلام *

طی کردم اذر و دی و ابان خویش را
ذی قعدہ و جمادی و شعبان خویش را

تنها به اشتیاق همین روی ماه تو
طی کرده ام لیالی هجران خویش را
هرکس محرم و صفری را عزا گرفت
بی شک گرفت رزق دوچندان خویش را

من بچه امام حسینی خانه ام
یعنی که داده ای به من، عنوان خویش را

طوری که گوش های ملک نیز بشنود
فریاد می زنیم حسین جان خویش را

حالا که هست دست خلائق به دامت
این قدرها تکان مده دامان خویش را

در روضه هر که شبهه به دل راه داده است
!تشکیک کرده پایه ایمان خویش را

هر روز اگر محرم ارباب عالم است
باید به نرخ روز خورم نان خویش را

* امام حسین علیه السلام *

تو را در سینه های بی نیاز از هر دوا دیدم
همین دیشب تو را بر منبر بزم عزا دیدم

تو را در هر تباکی دیده ام با چشم های خود
تو را حتی میان اشک از روی ریا دیدم

تو را در قیمه های نذری یک صبح عاشورا
تو را در اشپزهای بدون ادعا دیدم

تو را آن لحظه ای که سفره ها را پهن می کردند
تو را مشغول خوردن از همان آب و غذا دیدم

تو را بعد از نمازی که قضا شد در شب هیئت
تو را در آن نماز گشته مقبول، از قضا دیدم

تو را در چارپایه، در صدای پیرمردانی
که می آیند با پادرد و در دستی عصا، دیدم

تو را در آن انگویی که تقدیم ضریحت شد
عجیب است اری اما من تو را در آن طلا دیدم

تو را در دسته زنجیرزن، در طبل و و در بیرق
تو را در رونق تعطیلی بازارها دیدم

تو را در اشک های مادرم در روضه زینب
تو را در شیر دادن های حین روضه ها دیدم

تو را در رد خون مانده روی چوبه محمل
تو را در خون روی فرق سر، در آن حنا دیدم

شب جمعه که زهرا عازم کرب و بلایت بود
نمی دانم چه شد ای سر تو را پایین پا دیدم

به سمت محمل ناموس حق چشمم نچرخیده ست
اگر کردم نگاهی، باحیا دیدم به جا دیدم

کسی باور نخواهد کرد اما در همه این ها
تو را دیدم، تو را دیدم، تو را دیدم، تو را دیدم

* امام زمان عجل الله تعالى فرجه شریف *

غروب بود شنیدم صدای آه و فغان را
میان معرکه دیدم خودم امام زمان را

صدای ناحیه خواندن رسید از لب گودال
کسی نبود بجز زینبی که دید جوان را

در آن زمان که زمین خورد ذوالجناح و نیفتاد
گمان کنم خود مهدی گرفته بود عنان را

کسی ندید ولی گفته اند امام زمان بود
کسی که برد برای رقیه، سفره نان را

کسی که موقع سیلی زدن به صورت اطفال
شبيه دست یدالله گرفت دست سنان را

کسی که روسری آورد و داد دست سکینه
کسی که آمد و آرام کرد دخترکان را

کسی که از نظر هیز و لاابالی اعراب
نهان نمود در آن شب مخدرات عیان را

همین که حرمه قیمت گذاشت روی اسیران
بدون واهمه او بست آن زبان و دهان را

علاوه بر همه این ها، خود امام زمان بود
که خلق کرد شبی تابلوی فرشچیان را

برای اینکه ز ما عابس حسین بسازد
برای سینه زن ابداع کرد جامه دران را

* حضرت زینب سلام الله علیها *

بر خشک ریگ های زمین خوابگاه داشت
شهزاده ای که سلطنت و بارگاه داشت

آن یوسفی که بر سر بازار رفته بود
چون مرتضی چه خاطره هایی ز چاه داشت

موی سپید و رخت سیاه داشت چون حسین
بختش سپید بود، غلامی سیاه داشت

معصوم تر از این؟ که به مرکب پس از حسین
یک تن نگفت خواهر زارش گناه داشت

یا سنگ های کوفی و یا حرف شامیان
زینب پس از حسین کماکان دو راه داشت

آن بیرقی که شه به علمدار داده بود
تا زنده بود حضرت زینب نگاه داشت

دنیا ندیده ست و دنیا نداشته ست
آن خواهر شکسته دلی را که شاه داشت

در نصف روز لشکریانش تباه شد
یادش بخیر این که زمانی سپاه داشت

زینب پس از حسین دگر بی پناه شد
تا بود لیک دین محمد پناه داشت

* حضرت رقیه سلام الله علیها *

بر جسم و بر روحم عذابی تام دادند
بابا! کجا بودی؟ به من دشنام دادند

زن های خود را از نظر مخفی نمودند
ما را عیان کردند، بار عام دادند

در مجلس می حاضرین بسیار بودند
به غایبین هم در خفا پیغام دادند

بوی غذا می آمد از مطبخ سرایشان
من گشنه ام بود آن زمان که شام دادند

حتی خودم هم باورم شد یک کنیزم
از بس مرا اینگونه اینان نام دادند

بابا! به جد من بگو با سنگ و آتش
!مزد رسالت را ز پشت بام دادند

فریاد زد یک مرد نامحرم سر ما
عمه جوابش را ولی آرام دادند

حکم زدن با چوب بر روی لبت را
این قوم بی دین با کدام احکام دادند؟

ای عمه! دخترهای شامی را خیر کن
..شاید ببینندش، به بازی رام دادند

خواب دیدم عمو ابوالفضل
زود با مشک آب برگشته
به سر و روی دختران حرم
خواب دیدم حجاب برگشته

خواب دیدم که پشت بابایم
در عزای عمو دو تا نشده
خواب دیدم که کاروان اصلا
وارد خاک کربلا نشده

خواب دیدم به خانه برگشتیم
با جوان ها و پیرها ، زن و مرد
مدتی بعد هم به خیر و خوشی
قاسم ابن الحسن عروسی کرد

جرئت حرکت و نظاره نداشت
باد هم در حدود خیمه ما
خواب دیدم هنوز بالا بود
مثل پرچم عمود خیمه ما

خواب دیدم که من عروس شدم
شده ام یک ستاره تازه
و عمویم برای هدیه به من
داده یک گوشواره تازه

رنگ سیلی نداشت صورت من
شب نمی هم به من نمی زد دست
بر لبم خنده و خیالم تخت
که عمویم مراقب من هست

خواب دیدم نگاه نامحرم
به زنان خیام جایز نیست
خواب دیدم لباس سبز عمو
همچنان سبز مانده، قرمز نیست

خواب دیدم سر علی اصغر
روی نی‌ها فرو نمی‌گردد
هیچکس پشت خیمه‌های حرم
آه.. دنبال او نمی‌گردد

خواب می‌دیدم و در این هنگام
کرد بیدار دشمن رذلم
دیدم اهل خیام در تابند
عمه می‌گفت : کو ابوالفضلم؟

* برای مسلم بن عوسجه *

عزیز فاطمه! بگذار بزدلان بروند
خودم کنار توام گرچه این و آن بروند

هرآنکه می رود از خیمه ات بگو برود
من و حبیب نشستیم، دیگران بروند

وَ اِنَّ بَيْتِي فِي ذُرِّ بَنِي اَسَدٍ «یعنی»
بنی اسد به هوای تو جان فشان بروند

به موسپیدی مسلم نظر نکن دیگر
که پیرها ز برت مثل من جوان بروند

چنان به یاد جمل هو کشم در این میدان
که از حوالی تیغم، دوان دوان بروند

هنوز چند نفر مرد مثل من مانده ست
بگو گروه مؤنث به خانمان بروند

وصیتی کنمت ای حبیب! بر این شاه
بمان به پای حسین و بگو نهان بروند

سر مرا به سر نیزه ای علم بکنید
که عاشقان ز جهان مست و سرگران بروند

فمن یمت یرنی را علی به من اموخت
که شیعیان به لقای امام شان بروند

به تیغ و نیزه نیازی نبود چون عشاق
نه این چنین بروند و نه انچنان بروند

* ام وهب سلام الله عليها *

اینک که دریدی همه ی پیکر او را
بیهوده به من پس مده این سان سر او را

آزاد شد از بند، وهب حر حسینی ست
این سان بگذارم لقب دیگر او را

او شیعه نصرانی ارباب حسین است
در ناصره ترویج دهم باور او را

صدبار اگر سمت من آری، نپذیرم
تقدیم ابالفضل نمایم سر او را

بعد از وهبم، مرجع من زینب کبری ست
من خود گره ام، روسری و معجر او را

حالا که وهب کشته ی آن شاه شهید است
من وقف ربابش بکنم همسر او را

لیلاست فقط آنکه مرا خوب کند درک
وقتی که به مسلخ ببرند اکبر او را

اشکم نه به طفلم، که به اطفال حسین است
می گریم از این پس، علی اصغر او را

ای ابن سلیم! این همه ی دار و ندارم
بیرون مکن از دست وی انگشتر او را

* حضرت رباب سلام الله عليها *

رسیده است به اوج فلک خروش رباب
سخن اگرچه نگوید، لب خموش رباب

که روی نیزه سر کودکی ست شش ماهه
که خفته بود همین صبح روی دوش رباب

کفن نداشت شبیه پدر، که قنداقه
کفن شده ست برای سپیدپوش رباب

به کام خون را با شیر اشتباه گرفت
گرسنه بود ز بس طفل تیزهوش رباب

اگر چه هست من الماء کل شیء حی
پس از علی دگر آبی نبود نوش رباب

کنیزی پسر بوترا ب را می کرد
اگر چه کل جهانند حلقه گوش رباب

ز هر جنایتت ای شمر! بگذرم اما
چگونه بگذرم از سیلی ات به گوش رباب؟

* روضه وداع *

ای شاه! حال لشکر خود را نگاه کن
وقت وداع خواهر خود را نگاه کن

شال و کلاه کرده ای، و وای بر رباب
من هیچ، حال همسر خود را نگاه کن

ای مهربان پدر! دم بخت است دخترت
خانم شده ست، دختر خود را نگاه کن

این موسپید گوشه گودال فاطمه ست
در قتل صبر، مادر خود را نگاه کن

وقتی که می برد گلویت را به تیغ، شمر
پر پر مزن، برابر خود را نگاه کن

پا بر زمین کشید علی اصغرت، نشد
اه ای خلیل! هاجر خود را نگاه کن

چون قاریان خبره به تجوید، در فراز
از روی نیزه پیکر خود را نگاه کن

یادش بخیر جامه دامادی اش ولی
او در عباسست، اکبر خود را نگاه کن

این خون تازه است که می ریزد از قلم
شاعر! دوباره دفتر خود را نگاه کن

* شام *

تحقیر و هتک حرمت و ظلم و عناد بود
زینب میان مجلس ابن زیاد بود

تا شام روی ناقه عریان نشسته است
آن کس که از حیاش، زمین گیر باد بود

شاگردهای من که به من سنگ می زنید
من زینبم! که مدرک من اجتهاد بود

در دست کرده بود مرا دق دهد یزید
انگشترت اگرچه به دستش گشاد بود

بعد از تو هم به جرم فروش غنائمت
بازار شام تا به قیامت کساد بود

آن کس برای من دم از اسلام می زند
که حکم تیر و طایفه اش ارتداد بود

من با سنان حساب تو را صاف میکنم
گر حشر شد به پا و چنانچه معاد بود

جهت دریافت سایر آثار شاعر به آدرس های زیر
مراجعه نمایید

Official Website : www.peymantalebi.ir

Contact : Peymantalebi.poem@gmail.com

Instagram : [Instagram.com/peymantalebi70](https://www.instagram.com/peymantalebi70)

Telegram Channel : [Telegram.me/peymantalebi70](https://www.telegram.me/peymantalebi70)